

## نفس تازه کنید

با خبر باش که هنگامه استقبال است	خسته منشین که حدیبیه حنینی دارد
سپرد و سیزده آئینه و یک تمثال است	عاقبت صلح حسن جنگ حسینی دارد
***	***
خسته ای گفت که زاریم، ز ما در گذرید	از خم محوترین کوچه پدیدار شد و...
هفت سر عائله داریم، ز ما در گذرید	«و به خال لب ای دوست گرفتار شد و...»
***	***
پای از این جاده بدزدید، سلامت این است	و هم او گفت، چنین گفت: کسی می آید
نشنیدید که گفتند سفر سنگین است؟	«مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید»
***	***
و کسی گفت: بخشپید، فرج در پیش است	ما یقین داریم آن سوی افق مردی هست
کربلا را بگذارید که حج در پیش است	مرد اگر هست بدانید که نوردی هست
***	***
ای جماعت نه اگر بیش، کمی عار کنید	ما نه مرداب که جوییم بیا برگردیم
کی شما روزه گرفتید که افطار کنید؟	ما نمک خورده ای اویم بیا برگردیم
***	***
دل مبندید که صد فتنه در این پنهان است	سفر دشت غربی است نفس تازه کنیم
این همان قصه اسلام ابوسفیان است	آخرین جنگ صلیبی است نفس تازه کنیم
***	
محرمان بایدشان سیلی شاید خورده	
و عمل قفل اگر مرد بیاید خورده	
***	
الغرض در همه ی قافله یک مرد نبود	
یا اگر بود شایسته ی نورد نبود	
***	

محمد کاظم کاظمی